

THAT BEAUTY IS A STATE

by

ANANDA K. COOMARASWAMI

IT is very generally held that natural objects, such as human beings, animals or landscapes, and artificial objects, such as factories, textiles or works of intentional art, can be classified as beautiful or ugly. And yet no general principle of classification has ever been found; and that which seems to be beautiful to one is described as ugly by another. In the words of Plato "Everyone chooses his love out of the objects of beauty according to his own taste."

To take, for example, the human type: every race, and to some extent, every individual, has a unique ideal. Nor can we hope for a final agreement; we cannot expect the European to prefer the Mongolian features, nor the Mongolian the European. Of course, it is very easy for each to maintain the absolute value of his own taste and to speak of other types as ugly; just as the hero of chivalry maintains by force of arms that his own beloved is far more beautiful than any other. In like manner the various sects maintain the absolute value of their own ethics. But it is clear that such claims are nothing more than statements of prejudice, for who is to decide which racial ideal or which morality is "best"? It is a little too easy to decide that our own is best; we are, at the most, entitled to believe it the best for us. This relativity is nowhere better suggested than in the classic saying attributed to *Majnun*, when it was pointed out to him that the world at large regarded his *Laila* as far from beautiful. "To see the beauty of *Laila*", he said, requires the eyes of *Majnun*."

نظر و نگاه هندی به فلسفه در هیچ جا بهتر از طرز مطالعه او در زیبایی مشهود نمیگردد.

زیبائی نسبی است

بقلم آنانداک - کوماراسوامی

این اعتقادی شایع است که اشیاء طبیعی را از قبیل انسان حیوان مناظر طبیعی و اشیاء مصنوعی مثل کارخانه ها پارچه ها و آثار صنعتی را میتوان بدو طبقه مشخص زشت و زیبا تقسیم کرد. باوجود این میزان سنجشی برای تشخیص زشت از زیبا یافت نشده است و آنچه که بنظر یکی زیبا میآید در نظر دیگری زشت مینماید. بقول افلاطون «هر کس محبوب خود را از میان اشیائیکه بسلیقه او زیبا میآید بر میگزیند».

برای مثال نوع انسان را انتخاب کنیم. هر نژاد و بلکه هر فردی ایدآل خاص خود را دارد و نمیتوانیم امید داشته باشیم که بین آنها موافقتی حاصل شود. نمیتوانیم انتظار داشته باشیم که اروپائی قیافه مغولی یا مغولی قیافه اروپائی را پسندد. البته خیلی آسانست که هر کس ذوق خود را ملاک قرار دهد و آنچه را سلیقه دیگران بدان قرار گرفته زشت بشمارد چنانکه در دوران شوالیه گری در اروپا هر شوالیه میخواست باشمشیر ثابت کند که محبوب او زیبا تر از محبوب دیگرانست. همچنین در امور اخلاقی نیز فرق مختلف هر یک عقیده خود را حقیقت مطلق میشارند. و پیدا است که چنین ادعائی تنها بر غرض شخصی مبتنی است چه کسیست که حق داشته باشد قضاوت کند ایدآل کدام نژاد یا اصول اخلاقی کدام فرقه بهترین است؟ آسانست که تصور

It is the same with works of art. Different artists are inspired by different objects; what is attractive and stimulating to one is depressing and unattractive to another, and the choice also varies from race to race and epoch to epoch. As to the appreciation of such works, it is the same; for men in general admire only such works as by education or temperament they are predisposed to admire. To enter into the spirit of an unfamiliar art demands a greater effort



کنیم ایدال های ما از همه بهتر است و لا اقل حق داریم معتقد باشیم که برای خود ما ایدالهایمان بهتر از ایدالهای دیگر است. نسبتی که در این امور حکمفرماست در هیچ جا بهتر از گفته مجنون بیان نشده که وقتی او را یاد آور شدند که محبوبش زیبا نیست جواب داد: «برای دیدن زیبایی لیلی دیده مجنون لازم است». در صنعت هم

این نسبت صادق است. صنعتگران مختلف از اشیاء مختلف ملهم شده اند. آنچه که یک صنعتگر را جذب میکند و بر میانگیزد میکنند برای دیگری بی لطف و بی تاثیر باشد و سلیقه صنعتگران با تئزادهای مختلف و بازمانهای مختلف فرق میکند. در مورد آثار صنعتی نیز این صحیح است زیرا از میان آثار صنعتی مردمان از آن آثاری بهره مند میشوند که تربیت و خوی آنها با آن آشنا باشد.

برای اینکه با روح صنعتی که از آن بیگانه ایم آشنا شویم باید بیش از آنچه مردمان

A Persian Garden
باغ معروف فین کاشان که از
حیث زیبایی و گل مدل همگان
پسند بر جسته است.

than most are willing to make. The classic scholar starts convinced that the art of Greece has never been equalled or surpassed; and never will be; there are many who think, like Michael Angelo, that because Italian painting is good, therefore good painting is Italian. There are many who never yet felt the beauty of Egyptian sculpture. *Chinese or Indian painting or music*: that they have also the hardihood to deny their beauty, however, proves nothing.

It is also possible to forget that certain works are beautiful: the eighteenth century had thus forgotten the beauty of *Gothic sculpture* and primitive Italian painting, and the memory of their beauty was only restored by a great effort in the course of the nineteenth. There may also exist natural objects or works of art



Chinese Sculptured Figure

مجسمه بودا که در چین حجاری شده و حد
اعلای ظرافت در صنعت است :

عادی حاضرند صرف نیرو کنند کوشش بکار بریم .
کسیکه در صنایع روم و یونان مطالعه میکند میندازد
که صنعت یونان قدیم باوج زیبایی رسیده است و
هیچگاه صنعت از آن فراتر نتواند رفت . بسیاری
هستند که مثل میکل آنژ لو میندازند که چون
صنعت ایتالیا عالست هر صنعت عالی باید ایتالیایی
باشد . بسیاری اشخاص هستند که هیچگاه زیبایی
حجاری مصری یا چینی و زیبایی نقاشی و موزیک
هندی را احساس نکرده اند . اما اینکه مشهورانه
بکلی منکر زیبایی این صنایع میشوند حاکی از
حقانیت نیست .

و نیز آسانست که فراموش کنیم بعضی اثرها زیبا
هستند چنانکه قرن هیجدهم زیبایی حجاری گوتیک
و نقاشی قدیم ایتالیا را فراموش کرده بود و در
قرن نوزدهم بود که باز با این زیباییها آشنائی
حاصل شد .

بعضی آثار طبیعی و آثار صنعتی هست که جامعه
بتدریج در آنها زیبایی کشف میکند . مثلاً قبل
از قرن نوزدهم اروپائیان زیاد متوجه زیبایی
صحراها و کوه ها نشده بودند و قابل ملاحظه
است که بسیاری از صنعتگران درجه اول را مردم
پیش از مرد نشان درست نشناخته و بزینت
صنعت آنان بی نبرده اند . از آنروست که هر چه
بیشتر در تنوع ذوق صنعتی دقت کنیم بیشتر متوجه
نسبی بودن ذوق میشویم . اما آلاسه‌های هستند که
معتقدند زیبایی نیز وجود دارد چنانکه دیگران
بوجود خیر مطلق و حقیقت مطلق اعتقاد داشته‌اند.
عاشقان خدا این مطلق ها را عین ذات خداوند
دانسته و گفته اند اوست که در عین حال زیبایی
مطلق خیر مطلق و حقیقت مطلق است . و نیز
بسیاری معتقدند که منتقد حقیقی نمی تواند تشخیص
دهد که کدام اثر صنعتی دارای زیبایی حقیقی و کدام

which humanity only very slowly learns to regard as in any way beautiful; the Western aesthetic appreciation of desert and mountain scenery, for example, is no older than the nineteenth century; and it is notorious that artists of the highest rank are often not understood till long after their death. So that the more we consider the variety of human election, the more we must admit the relativity of taste. "chacut a son gout."

And yet there remain philosophers firmly convinced that an absolute beauty (*rasa*)* exists, just as others maintain the conceptions of absolute goodness and absolute truth. The lovers of God identify these absolutes with Him (or It) and maintain that he can only be known as perfect beauty, love and truth. It is also widely held that the true critic (*rasika*)* is able to decide which works of art are beautiful (*rasavanti*)* and which are not; or in simpler words, to distinguish works of genuine art from those that have no claim to be so described. At the same time we must admit the relativity of taste, and the fact that all gods (*devas and Isvaras*) are modelled after the likeness of men.

It remains, then, to resolve the seeming contradictions. This is only to be accomplished by the use of more exact terminology. So far I have spoken of "beauty" without defining my meaning, and have used one word to express a multiplicity of ideas. But we do not mean the same thing when we speak of a beautiful girl and a beautiful poem; it will be still more obvious that we mean two different things, if we speak of beautiful weather and a beautiful picture. In point of fact, the conception of beauty and the adjective "beautiful" belong exclusively to aesthetics and should only be used in aesthetic judgment. We seldom make any such judgments when we speak of natural objects as beautiful; we generally mean that such objects as we call beautiful are congenial

* *Rasa*: *rasavanti* and *rasika* are the principal terms of Indian aesthetics.

اثر فاقد آن است. اوست که میتواند صنعت حقیقی را از آنچه ظاهراً اثر صنعتی مینماید جدا کند اما در عین حال باید نسبت ذوق و این حقیقت را که حتی خدایان مختلف نیز با صفات انسانی ساخته شده اند تصدیق کرد.

پس چگونه باید این تناقض محسوس را رفع کرد این مشکل را میتوان با بکار بردن اصطلاحات دقیقتر حل کرد. تا کنون من از زیبایی سخن گفتم بدون اینکه آنرا تعریف کنم - برای بیان تصورات مختلفی یک لغت بکار بردم اما وقتی از دختری زیبا سخن میگوئیم و وقتی از شعر زیبایی نام میبریم در این دو مورد مفهوم زیبایی یکی نیست و وقتی از هوایی زیبا عکس زیبا صحبت میکنیم آشکارتر است که در این دو مورد منظور ما از زیبایی دو چیز مختلف است. حقیقت اینست که تصور زیبایی و صنعت زیبا منحصر بعالم صنعت است و باید آنها را در بحث صنعتی بکار برد. وقتی در باره اشیاء طبیعی صحبت میکنیم و آنها را زیبا میخواهیم منظور حقیقی ما اینست که آنها از لحاظ عملی یا اخلاقی ملایم طبع ما هستند. بسیاری اوقات در قضاوتهای صنعتی نیز ما چنین کار را میکنیم - اثر صنعتی را زیبا میخوانیم اگر یک نوع فعالیترا نشان دهد که ملایم طبع و موافق منظور ما باشد با اینکه با ملایمت رنگها و یا با شیرینی آهنگ یا با دلفریبی حرکات ما را جذب کند.

اما وقتی باین طریق در باره رقصی قضاوت میکنیم که ملایم طبع بودن حرکات رقص و مهارت و فریبندگی او ما را جلب کرده و یا معنی رقص مورد پسند ما واقع شده نباید آنرا با اصطلاحاتی وصف کنیم که خاص صنعت محض است. تنها وقتی که یک اثر صنعتی را از نظر صنعتی مورد سنجش آهاگ

tha
sch
has
wil
A
the
ma
scu
mur
den
wo
thu
and
of t
effo
may

جد
AHA

to us, practically or ethically. Too often we pretend to judge a work of art in the same way, calling it beautiful if it represents some form or activity of which we heartily approve, or if it attracts us by the tenderness or gaiety of its colour, the sweetness of its sounds or the charm of its movement. But when we thus pass judgment on the dance in accordance with our sympathetic attitude towards the dancer's charm or skill, or the meaning of the dance, we ought not to use the language of pure aesthetic. Only when we judge a work of art aesthetically may we speak of the

قرار می‌دهیم از بودن یا نبودن زیبایی صحبت می‌کنیم. اما وقتی از نظر فعالیت عملی یا اخلاقی بآن نگاه می‌کنیم آنرا باید با اصطلاحات دیگری وصف کنیم مثلاً عکس یا بازیگری را «محبوب» یعنی «دوست داشتنی»، و عمل را «عالی»، و رنگ را «جذاب»، و حرکات را «موزون و مناسب» و غیره بخوانیم دیده میشود که در این قضاوت درباره اثر صنعتی از لحاظ صنعت اظهار نظر می‌کنیم. اما در باره مواد قسمتهای مختلف آن و فعالیتها بیکه در آن نشان داده شده

و احساساتی که بیان شده قضاوت می‌کنیم. البته وقتی اثر صنعتی را برای اینکه با آنها زندگی کنیم انتخاب می‌کنیم دلیل نیست که ملاحظاتی علمی و اخلاقی را در این انتخاب خود تأثیر ندهیم. مثلاً چرا کسیکه دور از زن زندگی می‌کند با آویختن

A modern Indian painting "The Cup of Poison" by Nandalal Bose.

قشای امروزی هنسی
«جام زهر» عمل
ناندا لال بوس



presence or absence of beauty may we call the work beautiful or otherwise; but when we judge it from the standpoint of activity, practical or ethical, we ought to use a corresponding terminology, calling the picture, song or actor "lovely", that is to say "lovable," or otherwise; the action "noble", the colour "brilliant", the gesture "graceful" or otherwise, and so forth. And it will be seen that in doing this we are not really judging the work of art as such, but only the material and the separate parts of which it is made, the activities they represent, or the feelings they express.

Of course, when we come to choose such works of art to live with, there is no reason why we should not allow the sympathetic and ethical considerations to influence our judgment. Why should the ascetic invite annoyance by hanging in his cell some representation of the nude, or the General select a lullaby to be performed upon the eve of battle? When every ascetic and every soldier has become an artist there will be no more need for works of art: in the meanwhile ethical selection of some kind is allowable and necessary. But in this selection we must clearly understand what we are doing, if we would avoid an infinity of error, culminating in that type of sentimentality which regards the useful, the stimulating, and the moral elements in works of art as the essential. We ought not to forget that he who plays the villain of the piece may be a greater artist than he who plays the hero. For beauty — in the profound words of Millet — does not arise from the subject of a work of art, but from the necessity that has been felt of representing that subject.

We should only speak of a work of art as good or bad with reference to its aesthetic quality; only the subject and the material of the work are entangled in relativity. In other words, to say that a work of art is more or less beautiful, is to define the extent to which it is a work of art, rather than a mere illustration.

AHANG

تصاویر زنان برهنه که از نظر صنعت اهمیت داشته باشند در اطاق خود تولید و سوسه کنند و یا سردار یکی که بمیدان جنگ برود نغمه های زیباییکه خواب و سستی میآورد برای شنیدن برگزینند؟ وقتی هر رهبان و هر سربازی خود صنعتگر شدند نیازی بآثار صنعتی نخواهد بود اما در عین حال بکار بردن نوعی انتخاب اخلاقی مجاز و لازمست لکن در این انتخاب باید بوضوح بفهمیم که چه میکنیم و الا گرفتار خطاهای بسیار خواهیم شد که نتیجه آن این میشود که در یک صنعتی محرک بودن و سودمند بودن و ملاحظات اخلاقی را اصل می شماریم. نباید فراموش کنیم که در آثار آنکه دل شخص منفور را بهمهده دارد ممکنست از نظر صنعتی ارزشش بیش از کسی باشد که قهرمان بازیست زبرا زیبایی — بر طبق تعریف عمیقیکه «میلت» میکند — از موضوع یک اثر صنعتی ناشی نمیشود بلکه ناشی میشود از احتیاجیکه برای نشان دادن آن موضوع حس شده است.

ما باید از نظر کیفیت صنعتیش یک اثر صنعتی را خوب باید بخوانیم. فقط موضوع و مواد این اثر تابع اصل نسبت است. بعبارت دیگر وقتی میگوئیم یک اثر صنعتی بیش یا کم زیباست بیان میکنیم که تا چه پایه این اثر از صرف تصویر بودن تجاوز کرده و صفت صنعتی بودن بخود گرفته است. هرچند اثری باهم آهنگی داشته باشد و هرچند از نظر عملی سودمند باشد این ملاحظات باعث این نمیتوانند شد که جنبه صنعتی باثری بدهیم.

بسیاری تأکید کرده اند که زیبایی یک اثر صنعتی بموضوع آن بسته نیست و این گروه حق دارند زیرا صنعت با کمال فروتنی میتواند در همه جا برای الهام خود محرکی بیابد. این فروتنی از آهنگ

to us
prete
callin
activ
attr
color
char
pass
with
danc
the
age o
work

However important the element of sympathetic magic in such a work may be, however important its practical applications, it is not in these that its beauty consists.

Many have rightly insisted that the beauty of a work of art is independent of its subject, and truly, the humility of art, which finds its inspiration everywhere, is identical with the humility of love, which regards alike a dog and a Brahman—and of science, to which the lowest form is as significant as the highest. And this is possible, because it is one and the same undivided all.

If a beautiful form we view

'Tis His reflection shining through.

It will now be seen in what sense we are justified in speaking of absolute beauty, and in identifying this beauty with God. We do not imply by this that God (Who is without parts) has a lovely form which can be the object of knowledge; but that in so far as we see and feel beauty, we see and are one with Him. That God is the first artist does not mean that He created forms, which might not have been lovely had the hand of the potter slipped; but that every natural object is an immediate realization of His being. This creative activity is comparable with aesthetic expression in its non-volitional character; no element of choice enters into that world of imagination and eternity, but there is always perfect identity of intuition-expression, soul and body. The human artist who discovers beauty here or there is the ideal guru of Kabir, who "reveals the Supreme Spirit wherever the mind attaches itself."

قبیل همانست که عاشقان بظاهر خلقت دارند که یک سنگ را با یک برهمن بیک نظر مینگردند و از قبیل همان فروتنی است که نزد علم یافت میشود که پست ترین انواع حیوان را با عالیترین آن با همان علاقمندی مطالعه میکند. و این امر ممکن است برای اینکه همه تجلی یک حقیقت واحدند. «در هر شکل زیبایی انعکاسی از زیبایی در میابیم» (۱) پس حالا دیده میشود که از چه نظر حق خواهیم داشت از زیبایی مطلق سخن گوئیم و از چه لحاظ میتوانیم این زیبایی مطلق را با خداوند یکی بدانیم. از این نتیجه میگیریم که خداوند (که اجزاء ندارد) شکل زیبایی دارد که میتوانیم با آن معرفت حاصل کنیم اما اینکه تا آنجائیکه ما زیبایی را می بینیم و حس میکنیم با او می بینیم و با او متحد میشویم. اگر بگوئیم خداوند نخستین صنعتگر است از این لحاظ نیست که او صورتهای زیبا آفرید - که ممکن بود اگر دست کوزه گر بلغزد زیبا نشود - اما منظور ما اینست که هر شیئی طبیعی تجلی ذات او است. این فعالیت خلاق با جنبه غیر ارادی بیان صنعت قابل مقایسه است - در آن عالم تخیل و جاویدانی عامل انتخاب دخالت میکنند اما آنجا همیشه الهام و ابراز روح و بدن عین یکدیگرند. انسان صنعتگری که در اینجا و آنجا زیبایی مییابد کسی است که «در هر جا ذهن انسانی آنجا قرار میگیرد تجلی روح اعلی را نشان میدهد».

۱ - یا بقول حافظ این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقیت که در جام افتاد.

